

نقد کتاب ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات

طهمورث ساجدی

ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات (۱۲۳۶-۱۲۶۶ ه.ق). به
کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سعید میرمحمدصادق. با مقدمه ژان
کالمار. تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران - نشر تاریخ ایران. ۱۳۷۵.
Le général Semino en Iran Qâjâr et la guerre de Hérat (1820-1850).
Introduction par Jean Calmard, sous la direction de Mansoureh
Ettehadieh (Nezam Mafi) et Sa'id Mir-Mohammad-Sadeq, Téhéfan,
Institut Français de Recherche en Iran & Nachr-e Tarikh-e Iran, 1997,
59p.+361p. textes Persans.

یادگارِ مرحوم عباس اقبال آشتیانی که برای نخستین بار به معرفی
زندگی و فعالیت‌های رزمی کشوری ژنرال بارتلمی سمینو در ایران
پرداخت، پرونده‌ای متروک و گمنام را که تقریباً صد سال از عمرش

می‌گذشت به جریان انداخت. همین معرفی مبنای کار قرار گرفت و نقل و قول‌هایی که از آن در آثار متفاوت فارسی به عمل آمد بدین‌سان کنجکاوی طالبان تاریخ دوره قاجاریه را بیش از پیش برانگیخت. سرانجام این کنجکاوی با انتشار یک اثر مشترک فارسی - فرانسه که به علت نوع همکاری و ارائه مطلب، تحولی ارزنده در این خصوص است، توانست آرزوی طالبان تاریخ عصر قاجاریه و روابط ایران و فرانسه را در قرن نوزدهم برآورده نماید.

کتاب متشکل از دو بخش فارسی و فرانسه است؛ بخش فارسی که پیش‌گفتار جالبی دارد، ترجمه گزیده‌ای از نامه‌ها و اسناد مربوط به سمینو است و دست‌اندرکاران آن ذوق به خرج داده و مکاتباتی را نیز که درباره قتل نوه سمینو، شارل سمینو (لطفعلی خان مؤدب السلطان)، گردآوری شده بود، منتشر کرده و این مجموعه را به همراه تعلیقات ذی‌قیمتی ارائه نموده‌اند. فهرست ۱۴۲ نامه و سند، یادداشت‌های الحاقی، فهرست اعلام، تصاویر و شجره‌نامه، قسمت پایانی این بخش را، مشتمل بر ۳۶۱ صفحه، تشکیل می‌دهند. بخش فرانسه که با ظرافت از سوی ژان کالمار تهیه گشته و به صورت طرح اولیه شرح حال سمینو ارائه شده، اساساً متکی بر اسناد پرونده سمینو بوده است و مؤلف برای تهیه آن به منابع فرانسوی و فارسی چندی هم رجوع کرده و کار خود را به همراه یک کتابنامه، یک شجره‌نامه و فهرست کوتاه ۱۵۲ سند، که در مجموع ۵۹ صفحه کتاب را به خود اختصاص داده، به اتمام رسانده است.

به‌زعم کالمار، که پرونده سمینو را با دقت بررسی نموده است، از مجموع ۳۵۲ صفحه آن، متشکل از سوادنامه‌ها و اسناد متفاوت، جمعاً ۱۵۲ سند

محض در آن وجود دارد؛ چون صفحاتی از آن کاملاً خالی شده است و یا بخش‌هایی از آن کمبود دارد و چنین احتمال می‌رود که فردمطّلعی برای حفظ مصالح شخصی و یا خانوادگی آنها را حذف کرده یا اینکه از پرونده خارج ساخته است.^۱ علاوه بر آن، بررسی این امر می‌تواند نشان دهد که انگلستان و فرانسه می‌توانستند بیش از روسیه از مکتوم بودنش بهره‌مند گردند، بخصوص درباره ژنرال فریه (Ferrier) که قبلاً هم مرحوم محمود محمود نقش و فعالیت‌های او را در ایران شناسانده بود.

به هر حال پرونده به شکلی که وصف شد از طریق خانواده سمینو به دست کالمار رسید که خود از مدت‌ها پیش به مطالعه و تحقیق در باب ایرانِ عصر قاجار مشغول بوده و هست.

ترتیب تاریخی این اسناد معمایی جالبی دارد؛ زیرا شروع آن، یا آغاز نامه‌نگاری‌های سمینو، به ایام بدببیری‌های او برمی‌گردد. یعنی پس از ازدواج وی (در آوریل ۱۸۴۳) با بیوه ایزیدور بروسکی (I. Borowski) لهستانی که در خدمت ایران آن وقت بوده و جیمز فریزر (J. Fraser) هم او را بخوبی می‌شناخت و از وی [ب] به نیکی یاد می‌کرد، لکن چنین لحنی را در حق هم‌رزم او [س] به کار نمی‌برد. فریزر در نامه مورخ ۵ ژوئن ۱۸۳۳ خود می‌نویسد:^۲ «اکنون می‌توانم که کنجکاوی تو را درباره همین آقای [ب] حدس بزنم و اینکه ممکن است تو او را شخصی مانند دوست گرامی [س] تصور کنی. اما در این صورت از حقیقت بسیار دور شده‌ای. این دو مرد خیلی با هم

1. Calmard, p. 3.

۲. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری، تهران: توس، ۱۳۶۴ ه.ش، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

تفاوت دارند. [ب] باک ندارد از اینکه بگوید که وی پسر حلال‌زاده‌ی یکی از نجیب‌زادگان بلندپایه‌ی لهستانی است و به علتی که من نمی‌دانم در آغاز جوانی ناچار شد که «در اقصای عالم بگردد بسی» تا تمتع از هر گوشه‌ای یابد و تا آنجا که می‌تواند ثروتی به هم زند... فرانسه و آلمانی و انگلیسی را می‌داند و اینها غیر از زبان‌های میهن خود او و روسی و فارسی و ترکی و عبری جدید است که یهودیان بدان تکلم می‌کنند. وی نیز تقریباً نبوغی جامع دارد: سرباز است و مهندس. وی نه همان به تعلیم و فرماندهی سپاهیان مشغول است بلکه هنگام سختی و خطر حضور ذهنی عجیب دارد... دژها و استحکامات را محاصره و با سهولتی تعجب‌آور تصرف می‌کند و... از سوی دیگر مردی است تندخو، متکبر و متهور و در مناقشه همان قدر آمادگی دارد که در محاربه؛ خواه با دوست باشد خواه با دشمن، و در دسیسه‌کاری سخت ماهر است... وقتی مشاهده‌ی جنبه‌هایی از رفتار و سلوک او موجب این سوءظن شده بود که شاید او جاسوس روس‌ها است اما من به دلایل بسیار مایلم که وی را از این تهمت مبرا کنم.»

بارتلمی سمینو در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۷۹۷ در شهر نیس (Nice) فرانسه متولد شد. مادرش فرانسوی و پدرش ایتالیایی بود. از همان دوران کودکی به همراه خانواده‌اش از شهری به شهر دیگر مهاجرت می‌کرد، به طوری که هنگام اقامت در قبرس سنش به هشت سال می‌رسید. در مالت به یک مدرسه‌ی نظامی و از آنجا به ناپل می‌رود و در مدرسه‌ی نظامی این شهر به ادامه‌ی تحصیل می‌پردازد. ظاهراً اولین کار نظامی‌اش را به عنوان افسر بهداری شروع می‌کند و سپس در سن هفده سالگی و به هنگام حماسه‌آفرینی‌های ناپلئون سعی می‌کند که در جزیره‌ی الب (Elbe) به وی ملحق شود. پس

از این خلیلی در سیر حرفه نظامی اش ایجاد می شود و او در شهر ریه (Riez) فرانسه به فراگیری حرفه زرگری می پردازد. در سال ۱۸۲۰، زمانی که این شهر را ترک می کند تا به ماریسی - بندری که در آن وقت دروازه کشورهای ساحلی مشرق زمین بود - برود، ژنرال ژان فرانسوا آلالر (J.F. Allard)، که از بستگان نزدیک مادرش بود، به تبریز می رود تا در خدمت عباس میرزا نایب السلطنه درآید.

سمینو در ماریسی با مردی که صاحب یک دستگاه چاپ سنگی بود شریک می شود و بالاتفاق به اودسا (Odessa) در روسیه می روند تا در آنجا به امر چاپ که بازار ناشناخته و خوبی داشت، بپردازند. لکن فعالیت آزادخواهان یونانی مقیم این شهر که از حمایت روسیه برخوردار بودند و خود را مهبای استقلال یونان می کردند توجه او را که به زبان یونانی مسلط بود، جلب می کند و وی نیز همانند افراد دیگر، از جمله لرد بایرون (Byron) انگلیسی، عملاً به استقلال طلبی یونانی ها از یوغ امپراتوری عثمانی کمک می کند. لذا این بار هم خلیلی در مسیر حرفه اش، یعنی فعالیت در شرکت چاپ سنگی، رخ می دهد و او سهم خود را از شریکش مطالبه می کند و از این حرفه نیز روگردان می شود. سپس به سفرهای تجاری در گرجستان شرقی (مینگارلی) و تفلیس دست می زند و در این شهر اخیر جبراً برای معالجه متوقف می گردد و در همین جا است که با کلنل ویلیام مونتیت (W. Montheith) آشنا می شود. وی در سال ۱۸۱۰ م به همراه سرجان ملکم به ایران آمده و مأموریت های گوناگونی را در این کشور انجام داده بود؛ از جمله شرکت در انعقاد عهدنامه گلستان.

مونتیت به سمینو پیشنهاد می کند که با او به تبریز، که آب و هوای

مساعدی برای وی داشت، برود و سمینو هم در حوالی سال ۱۸۲۴ با او به این شهر می‌رود. سپس در اینجا زیر نظر پزشکی انگلیسی، به نام شارل گرمیک (Ch. Cormick)، معالجه می‌شود و تندرستی خود را باز می‌یابد و از سوی کاردار سفارت انگلستان، هنری ویلاک (H. Wilock)، به او پیشنهاد می‌گردد تا به عنوان کمک مهندس جغرافی به استخدام کمپانی هند شرقی درآید و زیر دست مونتیت مشغول به کار شود. سمینو به مدت دو (و یا سه) سال به نقشه‌برداری و تهیه نقشه‌های جغرافیایی ایران مشغول می‌شود و حاصل همکاری او با مونتیت در همین زمینه در سال ۱۸۲۸، در لندن، به چاپ می‌رسد.^۱

اما آنچه در اینجا قابل تأمل است و ما در خلال این مقوله بیش‌تر به آن خواهیم پرداخت، اظهارات سر جان کمبل (J. Campbell) است که اکیداً متذکر شده بود که سمینو «مترجم مونتیت» بوده است. به هر حال در اوضاع و احوالی که معلوم و مشخص نیست و پرونده هم درباره آن سخنی نمی‌گوید، سمینو در خدمت ملک قاسم میرزا، حاکم ارومیه، درمی‌آید و به همراه وی به نزد ولیعهد، عباس میرزا، به تبریز می‌رود. همین امر یادآور مطالب جالبی برای سمینو است؛ زیرا ژنرال ژان فرانسوا آلا، پسر عموی مادرش، در همین شهر تبریز و در سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱ در خدمت عباس میرزا بود.

علی‌رغم خدماتی که سمینو برای انگلیسی‌ها انجام داده بود و انتظار هم داشت که از زحماتش قدرشناسی شود، آنها دیگر وجودش را در کنار خود

1. Calmard, pp.8-9.

لازم نمی‌دیدند او در نبردهای تحت فرمان عباس میرزا در سال ۱۸۲۷ علیه روس‌ها شرکت کرد و بعد از امضای معاهده ترکمانچای (فوریه ۱۸۲۸) که رئیس سابقش مونتیت هم مثل خودش جزو اعضای کمیسیون آن بود، از سوی عباس میرزا مأمور پی‌گیری و مراقبت از مهاجرت ارمنی‌هایی شده بود که روس‌ها می‌خواستند آنها را به آن سوی رود ارس بفرستند. به دنبال این مأموریت‌ها عباس میرزا او را به درجه سرهنگی ارتقا می‌دهد و وی را به سمت آجودان خود منصوب می‌کند.

پس از قتل گریبایدوف (Griboëdev) در تهران و تصمیم برای فرستادن هیأتی به روسیه، سمینو نیز جزو این هیأت و همراه با امیرنظام به سن پترزبورگ می‌رود. نه امیرنظام و نه صدر اعظم قائم مقام، نظر خوبی نسبت به سمینو که اکنون ملقب به «نایب توپچی باشی»^۱ شده بود نداشتند و به همین جهت، با مرگ عباس میرزا وضع او متزلزل می‌شود، لکن محمدشاه او را دعوت به ادامه کار در ایران می‌کند. در سندی که متعلق به انگلیسی‌ها است، سفیر انگلستان، سرجان کمبل، در تاریخ نوامبر ۱۸۳۵ به جانشین خود هنری الیس (H. Ellis) می‌نویسد:^۲ «...در تیریز شخصی به نام سمینو که اصلاً یونانی است و سابقاً مترجم کلنل مونتیت بوده و از دولت هند ماهی ۹۰ روپیه دریافت می‌کرده، از جمله جاسوسان ما است. او پس از ترک خدمت کلنل «مونتیت»^۳ به خدمت ولیعهد و سپس شاهزاده ملک

1. *Ibid.*, p. 11

۲. اسماعیل راتین، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، تهران، جاویدان، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۲۱۹.
 ۳. وی نوکری ارمنی به نام صادق بیگ داشت که در انگلستان خود را به عنوان سفیر دولت ایران معرفی کرده بود (عبدالحسین نوائی، ایران و جهان، تهران، نشر هما، ۱۳۶۹ ه.ش، ج ۲، ص ۴۷۴؛

قاسم میرزا درآمد. او زبان فرانسه را خیلی خوب صحبت می‌کند و در عین حال که برای ما کار می‌کند، با روس‌ها نیز ارتباط دارد. سمینو با خسرو میرزا به پترزبورگ رفته و از امپراطور روس به علت خدماتی که انجام داده، مدال نظامی گرفته است. همچنین او از روس‌ها مستمری دریافت می‌دارد. هنگامی که ولیعهد عازم هرات بود سمینو به دستور روس‌ها به خراسان رفت که به آنها اطلاعات لازم را بدهد. ولی بر اثر اقداماتی که ما کردیم او را از خراسان برگرداندیم. با این حال استفاده از او، وابسته به نظر خودتان می‌باشد.»

اگر این گزارش به طور تام و تمام درست باشد باید گفت که در طول قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها از این نوع مأموران بکرات و در لباس‌های گوناگون، چه به طور مستقیم و چه از طریق هندوستان، به ایران گسیل داشته‌اند و بایستی در خصوص هر کدام از آنان به همین منوال اقدام می‌کردند. لکن آنها چنین نکردند و فقط درباره اسامی بعضی‌ها، که چندان اهمیتی در دستگاه مخوف امپراتوری استعماریشان نداشتند، گشاده‌دستی کرده و به قول خودشان اسناد ارائه کرده‌اند. آنها اغلب اسناد مربوط به جاسوس‌های دوجانبه را زودتر از روس‌ها ارائه می‌کنند تا نظر موافق مورخان را به سیاست و اعمال خودشان جلب نمایند و آنها را توجیه کنند. آنچه که مسلم است ظرافت اعمال خبیث آنها و استفاده از افراد بومی و اتباع بیگانه برای تحقق

→ دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسها، ترجمه کریم امامی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴ ه.ش، ج ۱، ص ۱۶۹). موتیت، که در سال ۱۸۲۹ ایران را ترک کرده بود، دوباره در سال ۱۸۳۶ به ایران برگشت. (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۲۰۳).

اهدافشان بود که به ندرت با شکست روبه‌رو شده بود.

سمینو به همراه دوستش بروسکی در واقعه محاصره هرات (۱۸۳۸ م) شرکت می‌کند و بشدت زخمی می‌شود. لکن دوستش از شدت جراحات وارده جان می‌سپارد. سمینو که مورد توجه محمدشاه بود، در سال ۱۸۴۰ با وی به اصفهان می‌رود. سپس از آنجا مأموریت‌های مهمی را در جنوب کشور انجام می‌دهد و اغلب اوقات، هم خود را مصروف همین نوع مأموریت‌ها و یا مستحکم کردن قلاع و استحکاماتی می‌کند که به صلاح دید خودش انجام می‌داد. او حتی در سال ۱۸۴۵ از سوی دولت برای مأموریت‌هایی به مناطق بختیاری می‌رود - جایی که مأموران انگلیسی نفوذ غیر انگلیسی‌ها و افراد دولتی را شدیداً زیر نظر داشتند - و ظاهراً این آخرین مأموریت شناخته‌شده او است؛ چون پس از آن تمام کوشش خود را مصروف بازپس گرفتن ارثیه بروسکی و اجرای وصیت‌نامه او می‌نماید.

گوت (Goutte)، مترجم سفارت روسیه در تهران، و الکساندر شودزکو (A. Chodzko)، کنسول این کشور در ایران، که خود را مجریان به اصطلاح وصیت‌نامه بروسکی معرفی می‌کنند، همراه فرد دیگری ارثیه را به تملک خود درمی‌آورند و از اینجا، قسمت اعظم پرونده به همین موضوع و نیز پی‌گیری قضایی این امر توسط سمینو برمی‌گردد که سرانجام هم موفق نمی‌شود؛ زیرا آن سه نفر با ذکاوت عمل می‌کردند، بخصوص شودزکو که از

۱. به گفته خودش، در کنفرانس ارزنة الروم (۱۸۴۷ م) که ریاست کمیسیون هیأت ایرانی با امیرکبیر بود و (لرد) کرزن هم در آن شرکت داشت، نقش مهمی ایفا کرد. لکن واقعیت این بود که امیر فردی آسوری-کلدانی را به نام ژان داود به جای او و به عنوان مترجم تعیین نمود. (فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۷۲).

حمایت مقامات عالی‌ه دولتی ایران نیز برخوردار بود. قتل اینیاس (Ignace)، خدمتکار بروسکی پروندهٔ ارثیه را تبدیل به یک پروندهٔ قتل می‌کند تا آنجا که بیوهٔ بروسکی، که به ازدواج سمینو درآمد بود به ناحق متهم به این امر می‌شود، لکن سرانجام خاطیان در کار خود توفیق می‌یابند و سمینو از عدم به ثمر رسیدن اقداماتش فرتوت و درمانده می‌شود. سپس ناچار به دولت ایران متوسل می‌گردد و حتی تقاضای حقوق معوقهٔ خود را می‌نماید و آن‌گاه برای کسب آن و نیز احقاق حق ارثیهٔ بروسکی، به روس‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها متوسل می‌شود.

سمینو در طول اقامتش در ایران، چندی با فرانسویان مناسباتی داشته است؛ از جمله با فِریه که پس از سفارت میرزا حسین خان آجودان‌باشی در فرانسه به ایران آمده بود و از آنجایی که سر و سرّی با انگلیسی‌ها پیدا کرده و در نوکری برای آنها، پیش‌کسوت تمام عیار آرمینیوس وامبری (A. Vambery) شده بود، دولت ایران نیز او را طرد نمود، لکن سمینو همچنان با او رابطه داشت و در مواقعی هم به کمک او شتافته بود. ژول ریشار (J. Richard) که به قول دکتر ژان باتیست فوریه (J.B. Feuvrier)، اهل فرانس گُشته در فرانسه بود در تهران زندگی نسبتاً جالبی با نام میرزا رضاخان برای خود فراهم کرده بود و کُنت دو گوینو (Conte de Gobineau) هم او را می‌شناخت. ریشار فردی امین بود و سمینو قبل از خروج از ایران فروش مستغلات خود را در تهران به او واگذار کرده بود. گزاویه هومیر دو هیل (X. Hommaire de Hell) که برای مأموریت علمی به ایران آمده و در اصفهان هم فوت کرده بود، همکاری‌های جغرافیایی چندی را با سمینو انجام داد و قرار بود که کار مشترک آنها در پاریس چاپ شود. ورود وی به تهران باعث شده بود تا سمینو دوباره به

همان کار اولیه خودش در ایران، نقشه برداری و نقشه کشی، پردازد. به هنگام ورود هومر دو هل به ایران، سمینو و کلنل ایتالیایی، فرانسوا کلمباری (F. Colombari)، به پیشواز او رفته بودند. ژول لوران (J. Laurens) نقاش نیز همراه با هومر دو هل که در سال ۱۹۰۱ م در سن دیدیه، واقع در وکلوز فرانسه، فوت می‌کند جزو آخرین افرادی بود که سمینو با او در خصوص انتشار کارهای جغرافیایی خود به مکاتبه پرداخته است.

سمینو که تقریباً بعد از فوت هومر دو هل، اشتیاق و فرصت مناسبی پیدا نکرده بود تا کاری درخور افسانه خویش انجام دهد - و از طرفی، ارثیه بروسکی هم که مزورانه از دستش رفته بود - به قدری از آینده خود و خانواده‌اش بیمناک می‌شود که تصمیم می‌گیرد از ایران برود. او حتی به دامادش که در شیراز ساکن بود «توصیه می‌کند که در خدمت شرکت هند شرقی درآمد، آن هم علی‌رغم آب و هوای نامساعد هندوستان»^۱ در اینجا تاریخ تکرار می‌شود و سمینو که خود زمانی در خدمت همین شرکت بود و سپس از آن کناره‌گیری می‌کند، به قدری از ایران روگردان می‌شود که خدمت کردن برای آن شرکت را به دامادش توصیه می‌نماید؛ زیرا به هر حال مشکلات او در ایران و عزیمتش به ترکیه از طریق وزیر مختار انگلیس، جستین شیل (J. Sheil)، تحقق پذیرفته بود.

سرانجام سمینو در بهار ۱۸۵۱ با تمامی اهل خانواده از ایران به ترکیه رفت و در آنجا اقامت گزید. در قسطنطنیه که بود مریض شد و سپس به فکر افتاد که برای تعلیم و تربیت آنتوان و استانیسلاس، پسران بروسکی، و نیکلا،

پسر خودش، چاره‌اندیشی کند. به همین جهت آنها را به مدرسه لازاریست‌های بابک (Babek) در قسطنطنیه می‌برد که در آن وقت یکی از بهترین مدارس ترکیه بود. در اینجا او با اعضای لازاریست این مدرسه که به هنگام سفارت کنت دو سرسی (سرِسِه) (Conte de Sercey) به اصفهان آمده بودند، دیدار می‌کند و هزینه‌های آموزشی را با حس مسئولیت تمام تأمین می‌نماید. آن‌گاه بعد از یک بیماری که چندان هم طول نمی‌کشد به گفته هم‌رزمش کُلمباری، در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۲ و در سن ۵۵ سالگی، در شهر ازمیر ترکیه فوت می‌کند.

ژان کالمار در مقدمه و نیز در طرح اولیه شرح حال سمینو، که ما خطوط اصلی آنها را با ملاحظات چند بررسی نمودیم، قول داده است تا یک «چاپ انتقادی» از پرونده سمینو ارائه کند، بخصوص اینکه چند سالی می‌شود که شرح حال فرانسوا کُلمباری، هم‌رزم سمینو، از سوی لین تورنتون (Lyne Thornton) در پاریس (۱۹۸۱) ارائه شده است.^۱ بنابراین در مقطع فعلی به ملاحظات دیگری بسنده می‌کنیم و با علاقه تمام منتظر این رویداد خواهیم ماند.

– در سال ۱۸۳۹ و به هنگام سفارت حسین خان آجودان‌باشی در انگلستان، لرد پالمستون، وزیر امور خارجه این کشور، موارد شکایت چندی را مطرح می‌کند؛ از جمله اینکه «دولت ایران به خاطر کوشش سرلشکر سمینو [= سمینف] برای بیرون راندن سرگرد تاد از خانه‌ای که شاه در اختیارش قرار داده بود کتباً معذرت‌خواهی کند.» آجودان‌باشی در پاسخ

1. Ibid., p.19, note 50.

اظهار می‌دارد: «حال قریب به دو سال است که مستر تاد از ایران به هندوستان رفته است. اگر واقعاً این شکایت قابل تقریر می‌شد البته مستر مک‌نیل با آن همه بهانه‌جویی، این فقره را هم یک دفعه به امنای دولت علیه اظهار می‌کرد و دیگر اینکه شما خود مرقوم فرموده‌اید که مسیو سمینوف می‌خواست مستر تاد را از آن خانه مسلوب‌الاختیار سازد، همین که نکرد و نتوانست بدیهی است که به علت ممانعت اولیای دولت علیه بوده است، قطع نظر از اینها، دو سال پیش تر یک نفر فرانسوی را با یک نفر انگریزی اگر بالفرض مباحثه داشته‌اند به امنای دولت ایران چه مدخلیت دارد که مکتوباً عذرخواهی نمایند. بنده درگاه، هرگاه این فقره را از لفظ جناب لارده پالمروستان نشنیده بودم، هرگز باور نمی‌کردم که آن نوشته به حکم ایشان مرقوم شده باشد.» الیوت داریسی تاد (Elliot D'Arcy Todd) که در سال ۱۸۸۳ به ایران آمد، ابتدا در تبریز به اداره امور مقرر فرماندهی می‌پردازد و سپس به تهران می‌آید و مأموریت‌های چندی را عهده‌دار می‌شود. دنیس رایت می‌گوید: «در زمانی که سرگرد تاد، یکی از اعضای هیئت نظامی انگلیس در تهران نبود، سمینو که فردی بود با تابعیت فرانسوی و به عنوان مربی امور نظامی در استخدام ایرانی‌ها بود خانه سرگرد تاد را تصرف کرد، با این ادعا که این کار را با اجازه پادشاه کرده است.» در سند انگلیسی‌ها که ما عیناً آن را نقل کردیم، سمینو، که «زبان فرانسه را خیلی خوب صحبت می‌کند»، «اصلاً یونانی» معرفی شده است، لکن در اینجا رایت او را «با تابعیت فرانسوی» و «در استخدام ایرانی‌ها» معرفی می‌کند. این تناقض در

۱. محمد مشیری، شرح مأموریت آجودان‌باشی حسین‌خان نظام‌الدوله، تهران، اشرفی، ۱۳۵۶ ه.ش، ص ۴۴۳.

اظهارات انگیزی‌ها فقط معرّف یک امر است و آن حضور سمینوی فرانسوی در ارتش ایران و ابتکارات نظامی او است که ممکن بود آنها را در وضع بدی قرار دهد و علاوه بر آن این امر نشان می‌دهد که آنها آن طور که آرزو داشتند نتوانستند او را تحت نظارت خود داشته باشند.

– لوئیز (Louise)، دختر سمینو، با دکتر کنراد گوستاو فاگرگرین (Conrad Gustaf Fagergren [Fagergreen])، چشم‌پزشک سوئدی،^۱ که در حوالی سال ۱۸۳۶^۲ به ایران آمده بود، ازدواج می‌کند. لوئیز که در شیراز با شوهرش زندگی می‌کرد در سال ۱۸۸۱، «سوار بر الاغ سفید فشنگی»^۳ به دیدن مادام جین دیولافوا (J. Dieulafoy) می‌رود. ظاهراً اولین باری که فاگرگرین شرح حال خودش را نقل کرده در شیراز و به هنگام سفر اول (۱۸۵۵) کنت دو گوینو به ایران بوده است. وی تفصیل جالبی از شرح زندگی او را در شیراز ارائه می‌کند.^۴ با اطلاع از همین گفته گوینو، آرمینیوس وامبری با لباس درویشی دروغین به شیراز رفته و یکسر به مطب او می‌رود و وقتی که با آن هیئت شرقی با او به زبان مادری‌اش، سوئدی، صحبت می‌کند، مخاطبش عنان از کفش به در می‌رود و بی اختیار می‌شود.^۵ یاکوب ادوارد پولاک (J.E. Polak)،

۱. سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۲۷۶.

۲. همان‌جا، ص ۴۰۵.

۳. نوائی، همان، ص ۷۵۲.

۴. کنت دو گوینو، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتابسرا،

۱۳۶۷ ه.ش، ص ۱۷۰.

۵. زندگی و سفرنامه‌های وامبری، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، علمی و فرهنگی،

۱۳۷۲ ه.ش، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

که فاگرگرین را می‌شناخت، بکرات از او حرف می‌زند.^۱ اما متأسفانه سیریل الگود^۲ (Cyril Elgood) صحبتی از او به میان نمی‌آورد. دختر دیگر او به ازدواج یک اتریشی به نام آلبرت هوتوم شیندلر (A. Houtum-Schindler) درآمد که در آن هنگام به عنوان کارمند تلگرافخانه انگلیس در ایران بود و سپس به تبعیت انگلیس درآمد.^۳ علیقلی خان مخبرالدوله هم او را به خوبی می‌شناخت.^۴ کرزن می‌گفت که برای نوشتن ایران و قضیه ایران^۵ به ژنرال هوتوم شیندلر، که آن وقت در خدمت بانک شاهنشاهی بود، متوسل شده بود.

– شارل سمینو (لطفعلی خان مؤدب السلطان) فرزند نیکلا سمینو و نوه سمینو، به هنگام جنگ‌های مشروطه خواهان گیلان، جزو آزادیخواهان بود و زمانی که ریاست شهربانی بندر انزلی را به عهده داشت توسط یکی از حکام محلی کشته شد. ابراهیم فخرایی،^۶ منشی میرزا کوچک خان، که او را به خوبی می‌شناخت، از رشادت‌های او و رفیقش پانوف (Panov) بلغاری یاد می‌کند.

– امیلی (Emilie)، خواهر شارل سمینو، با دکتر مورل (Dr. Morel) فرانسوی در ایران ازدواج کرد. مورل به دلایل چندی شخصیت جالب و ناشناخته‌ای دارد. اول اینکه او مؤسس، مدیر و نویسنده دومین روزنامه

۱. سفرنامه پولاک، صص ۴۳، ۲۷۶، ۴۰۵، ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲. سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه باهر فرقانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ه.ش.

۳. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: زوار، ۱۳۷۱ ه.ش، ج ۶، ص ۸۵.

۴. مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران: زوار، ۱۳۴۴ ه.ش، صص ۴۳۰، ۴۶.

۵. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۱، ص ۱۴.

۶. گیلان در جنبش مشروطیت، تهران: حبیبی، ۱۳۵۲ ه.ش، صص ۲۰۵ و ۲۶۲.

فرانسوی زبان ایران، صدای ایران (*Echo de Perse*) بود که از ۲۱ مارس ۱۸۸۵ تا ۱۵ فوریه ۱۸۸۸ در تهران منتشر شد.^۱ دوم اینکه پس از تأسیس مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۱۸ هـ ق (۱۹۰۰ م) او در آنجا به تدریس زبان فرانسه و نیز تاریخ فرانسه پرداخت.^۲ سوم اینکه مورل - به همراه معلمی فرانسوی به نام ویزیو^۳ (*Vizioz*)، مؤسس لژ بیداری ایران (*Loge de Réveil de l'Iran*) بود و پس از فوتش در سال ۱۹۱۰ در تهران، ادیب الممالک فراهانی،^۴ عضو این لژ، سوکنامه‌ای در سوک او سرود و در آن گفت:

بود وظیفه «ماسن» که بر روان مرل درود خواند و شکر خدای بسراید
اما نکته جالب اینکه اسماعیل راثین، به نقل از خان ملک ساسانی، «دکتر پل هانری مورل» را جزو استادان مدرسه سیاسی نمی‌داند و به جای او از «لاتیس ویزیوز» نام می‌برد که در مجموع چهره‌ای بسیار مشکوک بود. علاوه بر آن، به نقل از اسناد فراهم آورده، در جایی می‌گوید که مورل در ماه شعبان ۱۳۲۸ (۱۹۱۰ م) در بندر انزلی فوت کرد - یعنی همانجایی که برادرزنش شارل سمینو چند ماه پیش، در ذیحجه ۱۳۲۸، کشته شد - و سپس در جای دیگری فوت او را در همان تاریخ ۱۹۱۰ و در تهران می‌نویسد.^۵

۱. ادوارد برون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ترجمه محمد عباسی، تهران: معرفت، ۱۳۳۷ هـ ش، ج ۲، ص ۱۴۴؛ یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، تهران: حبیبی، ۱۳۵۳ هـ ش، ج ۱، ص ۲۴۳.
۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران: زوار، ۱۳۷۷ هـ ش، ج ۲، صص ۷۲، ۷۴، ۷۶ و ۷۸.
۳. از وی در تاریخ روابط ایران و فرانسه (تألیف ابوالحسن غفاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ هـ ش، ص ۱۷۴) هم صحبت شده است.
۴. محمود کتیرائی، فراماسونری در ایران، تهران: اقبال، ۱۳۴۷ هـ ش، صص ۱۲۵ و ۲۵۶.
۵. اسماعیل راثین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران: نشر راثین، ۱۳۷۸ هـ ش، ج ۱،

– دوزو دو لا روکت (Dozos de la Roquette) که ژان کالمار بکرات نام او را به هنگام نامه‌نگاری‌هایش با سمینو ذکر می‌کند، در شرح حال هومر دو هل، مندرج در شرح حال میشو (*Biographie Michaud*) اکیداً یادآور شده بود که مدارک سمینو به همراه مدارک هومر دو هل توسط پی‌یر دوسی^۱ (P. Daussy) منتشر شده است. او حتی به هنگام ذکر نام سمینو، خواننده را به شرح حال وی در همان سرگذشتنامه ارجاع می‌دهد، لکن این ادعای او بی‌پایه است. سرانجام اینکه طبق گفته همین مؤلف، هومر دو هل در سن ۲۱ سالگی – و نه وقتی که ۲۱۴ سال داشت – ازدواج کرد.

– در سال ۱۸۳۹، پس از آمدن هیأت کنت دو سرسی به ایران و ورودش به اصفهان برای دیدن محمدشاه، سمینو که به همراه وی به این شهر رفته بود مأموریت می‌یابد تا از این هیأت استقبال کند. کشیش لازاریست اوژن بوره (Eugène Boré) هم به آن هیأت ملحق می‌شود و به‌فوریت اقدام به تأسیس مدرسه‌ای در این شهر می‌کند که پنج ماه بعد بارون دو بُد^۲ (Baron de Bode) موفق به بازدید از آن می‌گردد. بوره، از سوی خلیفهٔ ارامنه جلفا تهدید به مرگ می‌شود و برای حفظ جان خود و فرار از ایران به کمک سید محمد حسین اصفهانی، روحانی برجستهٔ اصفهان، از این شهر می‌گریزد.^۳ پس از آن در قسطنطنیه اقامت می‌کند و در آنجا مدرسهٔ بیک (بابک) را تأسیس می‌نماید که شدیداً هم مورد استقبال قرار می‌گیرد. تلفظ

→ صص ۴۵۲، ۴۵۱، ج ۲؛ [برای مورل]، صص ۷۲، ۷۹، ۱۸۵، ۱۲۰، ۱۸۷، ۴۵۳؛ [و برای ویزیوز]، صص ۵۴، ۷۹، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۲، ۴۵۳.

1. *Biographie Michaud*, t.XIX, p.578-82. 2. Calmard, p.31, note. 93.

۳. سفرنامهٔ لرستان و خوزستان، ترجمهٔ محمد حسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۴۰. ۴. نوائی، همان، ص ۷۵۴.

ترکی بوره، بوری (Bori) است و ظاهراً هم در ایران به همین نام خطاب می‌شد؛ چون سمینو در نامه‌هایش او را Bori می‌خواند و حاجی سیاح هم، که اولین شاگرد ایرانی‌اش در مدرسهٔ بیک بود، وی را بوری خطاب می‌کرد.^۱ در سال ۱۸۶۶ م بوره به پاریس فراخوانده می‌شود، لکن قبلاً فرصت آن را پیدا می‌کند تا یک شاگرد دیگر ایرانی در بیک داشته باشد؛ این شاگرد که نظراً آقا نام داشت، بعداً سفیر ایران در پاریس می‌گردد.

— اکنون که از سمینو یاد می‌شود و قرار است که کتابی هم دربارهٔ او تدوین شود، بهتر است که در خصوص دوستش ژول ریشار هم اقدام مشابهی به عمل آید و دیگر فقط به «وفیات معاصرین» مرحوم محمد قزوینی و «مقالات گوناگون» خلیل خان ثقفی، که اغلب به صورت تکراری ارائه می‌شوند، بسنده نشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. خاطرات حاجی سیاح، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۷۳.